

چگونه نسل انقلابی، اصلاح طلب شد؟

عمادالدین باقی

شهرنورد امروز، ش ۳۶، ۸۶/۱۱/۱۴

چکیده: آقای باقی در صدد این است که از منظری جامعه‌شناختی به این پرسش پاسخ دهد که چرا تسخیرکنندگان دیروز سفارت آمریکا امروز اصلاح طلب و موافق رابطه با آمریکا هستند؟ در پاسخ به بررسی شرایط آن روز انقلاب ایران می‌پردازد و معتقد است که جامعه توده ایران دو قطبی شده بود و توده‌های غیر سیاسی ناراضی از شرایط اجتماعی با ایده آل‌های اپوزیسیون پیوند خوردند و انقلاب کردند. اما پس از انقلاب با افول چهره کاریزماتیک رهبری و تب انقلاب و گرایش انقلابیون به واقع‌گرایی و کنش عقلایی اصلاح‌طلبی و تجدیدنظرطلبی رخ می‌دهد. در مورد تسخیر سفارت نیز پس از گذشت زمان شور و هیجان اولیه و اپیدمی، احساس غرور از این عمل فروکش کرد و زمینه بازنگری و اصلاح‌طلبی را فراهم نمود.

چرا و چگونه کسانی که حادثه اشغال سفارت آمریکا را در ۱۹۸۰ آفریدند، اینک در زمره چهره‌های اصلاح طلب و میانه‌رو و یا حتی موافق رابطه با آمریکا هستند؟ به عبارت دیگر چرا و چگونه عناصر انقلابی رادیکال تبدیل به اصلاح طلب شده‌اند. نگاهی جامعه‌شناسانه بسیاری از چهره‌های شناخته شده اصلاح طلب امروز، در ببحوجه انقلاب جزو چهره‌ها و پیشتازان انقلاب و نخبگان نبوده و جزو توده مردم به شمار می‌آیند. واقعیت این است که باید در انگیزه‌یابی‌ها، توده مردم را از نخبگان تفکیک کرد.

اصولاً انقلاب‌ها در شرایط فقدان جامعه مدنی روی می‌دهند، یعنی در وضعیت فقدان

بازتاب اندیشه ۶۰

چگونه
نسل انقلابی،
اصلاح طلب
شد؟

نهادهای حائل و واسط میان ساختار قدرت و جامعه. نخستین مشخصه این‌گونه جوامع دو قطبی شدن است که در یک سوی آن اکثریت توده‌های مردم و در سوی دیگر اقلیت قرار دارند. در چنین جامعه‌ای هر چند که نخبگان غیر حاکم از دل توده بیرون می‌آیند، اما هنگامی که افرادی از توده مردم به نخبگان می‌پیوندند، زبان و ادبیات آنها تغییر می‌کند. آنچه در ذهن توده مردم می‌گذشت، همان چیزهایی نبود که در جامعه روشن فکر و نخبه مطرح بود.

اکثریت مطلق جامعه تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب یک جمعیت کاملاً غیر سیاسی را تشکیل می‌دادند. در چنین جامعه‌ای گرایش به شورش در توده‌های مردم بیش از هر چیز به وضعیت زندگی و موقعیت اجتماعی خودشان باز می‌گردد. برای مثال ناامنی شغلی، ناامنی اقتصادی و در یک مقطع خاص این نارضایتی‌ها و گرایش‌های شورش‌گرانه مردم، به ایده‌آل‌های روشن‌فکران و اقلیت اپوزیسیون پیوند می‌خورند. تا پیش از حادثه جمعه سیاه یا ۱۷ شهریور، اکثریت مردم تماشاگر بوده و به آن نمی‌پیوستند و هنوز تصمیمی اتخاذ نکرده بودند. در حالی که این مردم از حیث زندگی شخصی خویش، هر کدام به دلیلی ناراضی محسوب می‌شدند. از شهریور ۱۳۵۷ به بعد این مردم را مقیاس وسیع‌تری در اختیار اپوزیسیون قرار می‌گیرند. در جامعه‌ای که اطلاع‌رسانی وجود نداشت و فضا بسته بود، ناگهان بیانه‌هایی دست به دست می‌چرخید و آگهی‌هایی در مردم پراکنده می‌شد که تماشاگران را به این نتیجه می‌رساند و متقاعد می‌ساخت که آنان که به خیابان‌ها آمدند، دلایلی دارند، رژیم شاه که در اثر این افشاگری‌ها در برابر سؤالات اساسی قرار گرفته بود، نمی‌توانست به آن پاسخ دهد.

اگر مردم سیاسی بودند در مورد داده‌های افشاگرانه پرسش می‌کردند، منبع و مأخذ آنها و اعتبار داده‌های افشاگرانه را مورد بررسی قرار می‌دادند.

ابتدا بدون هیچ آرمان بلندپروازانه و انقلابی در واکنش به شرایط موجود اجتماعی و اقتصادی و ناامنی‌های اخلاقی، نوعی میل و گرایش به شورش در «من» شکل می‌گیرد. به تدریج در اثر ارتباطات و تعاملات به ویژه پیوندی که توده ناراضی با نظریات نخبگان پیدا می‌کنند، آرمان هم بر آن افزوده می‌شود و این آرمان‌ها، اعتراض به وضع موجود را به خواسته‌ای برای دگرگونی وضع موجود مبدل می‌سازد.

در ذهن نوع ما که از آغاز انقلاب مفهوم تحول و انقلاب به صورتی که بعداً حادث شد وجود نداشت و انقلاب پا به پای عمل ما شکل می‌گرفت، پیوند با آرمان‌های تاریخی مانند

الگوی عدالت علوی که سال‌ها از طریق منبرها یا تریبون‌های وعظ روحانیون شنیده بودیم، خواست دگرگونی را به وجود می‌آورد.

انقلاب‌ها همواره با یک رهبری کاریزماتیک رخ داده‌اند، اما پس از پیروزی انقلاب این کاریزما به علت روزمرگی و روتینه شدن به تدریج افول می‌کند. از این پس رهبری برای حفظ کارآمدی خویش، به ساز و کارهای قدرت نیازمند است. اعمال زور از یک طرف و مشروعیت انقلابی و توده‌ای داشتن از طرف دیگر، راه را برای واکنش‌های براندازانه و انقلابی‌گری مسدود یا بسیار دشوار می‌سازد.

رفتار جمعی در جریان انقلاب‌ها موجب می‌شود که افراد در میان انبوه خلق از خود بی‌خود شده و استحاله شوند و کنش‌های عاطفی بر سنجیدگی و حسابرسی و کنش عقلانی غلبه کند. پس از مدتی که از انقلاب سپری می‌شود در اثر آن روزمرگی‌ها از یک سو و از سوی دیگر مواجه شدن دولت انقلابی با مسایل و مشکلات واقعی (که دیگر شعارها از عهده حل آن بر نمی‌آیند) فرد مجبور است واقع‌گرا شود و به سوی عقلانیت عزیمت کند. بنابراین موازنه گذشته بهم خورده و به تدریج کنش‌های عقلانی غلبه می‌کند. نیروهای انقلابی به تجربه درمی‌یابند که انقلاب، پاسخ‌گویی همه مشکلات نیست. بلکه به مدیریت، تدبیر و سنجیدگی و واقع‌بینی نیاز است. نیروهای انقلابی با مطالعه سرنوشت سایر جنبش‌های انقلابی، دریافته‌اند که هیچ یک از انقلاب‌ها نتوانسته‌اند به اهداف و آرمان‌های اعلام شده خویش دست یابند و همین نکته آنها را مجاب می‌کند که متوسل به روش اصلاحی شوند. در شرایط قبل از انقلاب به این علت که، اصلاح‌گری یعنی ایجاد تغییرات در چارچوب حقوقی و نظام موجود میسر نیست، انقلاب‌گریز ناپذیر می‌شود. پس از انقلاب به دلیل این که نظام موجود از سابقه مردمی و مشروعیت برخوردار است، نوعی اقتدار دارد به گونه‌ای که بخشی از مخالفان تندرو را از پای درمی‌آورد، سایر مخالفان وضع موجود متقاعد می‌شوند که در همین چارچوب دست به اصلاح بزنند.

این پرسش را که چرا برخی افراد اصلاح طلب می‌شوند نمی‌توان بدون توضیح درباره چگونگی فرایند اصلاح‌گری پاسخ داد، انقلاب پس از آن که مشمول مرور زمان شد، برای نسل پس از انقلاب به یک واقعه تاریخی تبدیل می‌شود که پیوند عاطفی با آن ندارند و فقط بخشی از تاریخ اخیر آنها محسوب می‌شود. برای نسل انقلابی هم ممکن است گردد و غبار نسیان بر خاطره‌ها بکشیند و پس از یکی دو دهه فقط نیم خاطره‌ای از آن باقی بماند.

نسل انقلابی باور دارد انقلاب‌ها را به وجود نیاورده‌اند، بلکه انقلاب‌ها می‌آیند. اکنون بر آن می‌شود که با تفکیک حساب نظام سیاسی از انقلاب، بتواند از آرمان‌ها و دستاوردهای انقلابی دفاع کند. بخشی از فرآیند اصلاح‌گری به تلقی نیروهای انقلابی در مورد شیوه دفاع از دستاوردهای انقلاب بازمی‌گردد. برخی از آنان تصور می‌کنند که بهترین راه ماندگاری انقلاب، رعایت تسامح و تساهل و انعطاف‌پذیری است. آنها در صورت لزوم دست به ارائه تفسیر مجددی از اصول و آرمان‌های انقلاب می‌زنند که با تفسیرهای رسمی دولتی مغایر است. در طرف مقابل آنان کسانی هستند که گمان می‌برند هر چه انعطاف بورزید و دایره را وسیع‌تر بگیرید، موجب رقیق شدن جریان انقلابی و استحاله ارزش‌های انقلابی می‌گردد. علت دیگر تفاوت «نگاه از درون» و «نگاه از بیرون» است. بسیاری از نیروهای انقلابی مادامی که در درون ساخت قدرت هستند از درون به مسأله می‌نگرند و بیشتر متمایل به شیوه دوم (حفظ خلوص و دایره محدود یاوران و همراهان) هستند. اما هنگامی که به هر علتی از کاست قدرت بیرون می‌آیند یا رانده می‌شوند، به تدریج تلقی‌ها و نگرش‌هایشان دستخوش تغییر می‌گردد.

● اشاره

محمدحسن روزبه

۱. آقای باقی در ارزیابی علت شروع انقلاب، بین انگیزه مردم و نخبگان روشن‌فکر و به اصطلاح رهبران انقلاب، تفاوت قایل می‌شود. انگیزه توده‌ها را مسایل فردی و مشکلات روزمره آنان می‌داند که به گونه‌ای نارضایتی‌های شورش‌گرانه آنها، با ایده آل‌های اقلیت و روشن‌فکران پیوند خورده و باعث انقلاب شده است. در این زمینه چند نکته قابل تذکر است. اولاً روشن نیست منظور ایشان از اقلیت اپوزیسیون چه کسانی هستند. آیا شامل همه رهبران مبارزه اعم از روحانی و غیر روحانی می‌شود؟ یا این‌که قشر خاصی مدنظرشان است. اگر منظور قشر خاصی است که عمدتاً قشر تحصیل کرده غرب و اصطلاحاً روشن‌فکران هستند. این نکته ایشان درست است که انگیزه مردم با انگیزه‌ها و سخنان این قشر از کمترین همراهی و همخوانی برخوردار بود؛ اما اگر منظورشان شامل روحانیت و خصوصاً رهبری انقلاب حضرت امام علیه السلام باشد باید گفت شعارهای مردم و شواهد مختلف، حاکی از آن است که مردم خواسته‌ها و آرزوهایشان را در کلام و حرکت و مسیر امام و اهداف ترسیم شده از سوی ایشان که همان حاکمیت اسلام و ارزش‌های دینی است می‌یافتند و لذا تفکیک ایشان کاملاً به دور از واقعیت است.

۲. آقای باقی در مورد چگونگی پیوند مردم (به قول ایشان اپوزیسیون) بر این نظرند که

بازتاب اندیشه ۹۶

۶۳

چگونه
نسل انقلابی،
اصلاح‌طلب
شد؟

«چون پس از ۱۷ شهریور ۵۷ مردم غیر سیاسی بدون بررسی و تعقل تحت تأثیر بیانیه‌های افشاگرانه مبنی بر سوء استفاده‌های مالی رژیم قرار گرفتند عصیان کردند» در این زمینه باید گفت، بطلان این سخن بسیار روشن است. بسیاری از انقلاب پژوهان از جمله فوکو و خانم اسکاچپول بر آگاهانه بودن انقلاب و توجه مردم به دلیل انقلابیشان تأکید بسیار کرده‌اند. شاید برخی قلیل افرادی مثل آقای باقی (همان‌گونه که در این مقاله اذعان کرده‌اند) تحت تأثیر جو انقلابی و بدون تأمل همراه موج عظیم ملت برای عقب نماندن از جماعت شده‌اند، لکن نمی‌توان چنین موضوعی را به همه مردم سرایت داد. اتفاقاً ملت ایران با شور و شعور بالا و دیدگانی باز، انقلابی عظیم در واپسین سال‌های قرن بیستم به پا کرد. توصیف انقلاب اسلامی به کنشی احساسی و به دور از عقلانیت غیر منصفانه‌ترین تحلیلی است که از آن صورت گرفته است و بیشتر توسط کسانی انجام شده که به نوعی خواهان کم‌ارزش جلوه دادن انقلاب اسلامی و به نوعی تحقیر آن، تحت لوای نظرات علمی و به اصطلاح جامعه‌شناسانه‌اند و بعضاً از دشمنان ملت ایران بوده‌اند. علاوه بر این نوع این‌گونه تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از انقلاب و انقلاب اسلامی از سوی محافل غربی، با همان تکبر و بداندیشانه آنان در نگاه به جوامع به قول خودشان جهان‌سومی صورت گرفته است.

۳. در آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی یکی از آسیب‌های جدی که می‌توان برشمرد، گرفتار شدن انقلابیون به روزمرگی و فراموش کردن اهداف و آرمان‌های انقلاب است. برخی به بهانه رواداری و گسترده کردن چتر انقلاب با توصیه به رواداری که امر حقی و در جای خود مطلوب است، به کم‌رنگ شدن معیارها و از دست رفتن ارزش‌ها گرفتار می‌شوند و به تعبیر نویسنده، به تفسیر مجدد اصول آرمان‌ها دست می‌زنند تا آنجا که اثری از آنها نمی‌ماند. کسانی گرفتار این دام می‌شوند که به نوعی از گردونه قدرت کنار گذاشته شده‌اند و برای رسیدن به قدرت از هر راهی حتی دست شستن از آرمان‌ها و گرایش به افکار و اندیشه‌های ضد انقلاب و در مواردی ائتلاف با آنان استفاده می‌کنند. در این حالت به جای این‌که صادقانه اعتراف به توبه از گذشته انقلابی خویش نموده و صراحتاً قصد خویش مبنی بر تصرف قدرت را اعلان نمایند، به نقاب اصلاح‌طلبی رو آورده و مدعی می‌شوند که درصدد اصلاح انحرافات انقلابیون و انقلاب هستند. عملاً نیز رو در روی نظام سیاسی می‌ایستند و حتی حاضر می‌شوند با دشمنان انقلاب، که تا دیروز سرسخت‌ترین دشمن می‌پنداشتند، معامله کنند.

۴. نویسنده احساس خطر و تحقیر شدگی و نهایتاً جوزدگی توده‌ها را عامل تسخیر سفارت آمریکا در سال ۵۸ می‌داند و گذشت زمان و عادی شدن وضعیت و ارزیابی متفاوت تسخیرکنندگان (عقل‌مند شدن آنان را) موجب تبدیل انقلابیون دیروز به تجدیدنظر کنندگان و اصلاح‌طلبان امروز می‌داند. هر چند تا حدودی این سخن درست است که برخی

از انقلابیون دیروز و تجدیدنظرکنندگان امروز، دچار روزمرگی شدند و از ارزش‌های گذشته انقلابی خویش فاصله گرفتند. لکن برخلاف آنچه که ایشان القاء می‌کنند، همه انقلابیون این‌گونه نشدند و در دام تجدیدنظرطلبی نیافتادند. نکته دیگر این است که شاید برخی از افراد و تجدیدنظرطلبان در زمان تسخیر سفارت، جو زده شده بودند و تحت تأثیر ادبیات مارکسیستی قرار داشتند و لذا حمله به سفارت آمریکا را مبارزه با امپریالیسم می‌دانستند و با فروپاشی بلوک شرق و اردوگاه مارکسیستی، به اردوگاه غرب و لیبرالیستی پناه آوردند، لکن اکثریت ملت و رهبر انقلاب و انقلابیون نه تنها آن روز جو زده نشده بودند (و از روی محاسبات عقلایی و براساس معیارها و ارزش‌های دینی با آمریکا مخالف بودند) بلکه امروز نیز طبق همان محاسبات و معیارهای به ارزیابی گذشته و حال و آینده برخورد و رابطه با آمریکا می‌پردازند و لذا نه آن روز تحت تأثیر جو مارکسیستی قرار داشتند و نه امروز تحت تأثیر افکار لیبرالیستی، زیر نقاب تئوری‌های جامعه‌شناختی قرار دادند.

۵. نویسنده تحت تأثیر تئوری‌های جامعه‌شناختی غرب که عمدتاً لیبرالیستی و در مقابل اردوگاه شرق ساخته شده‌اند؛ انقلاب و انقلابیون را امری و افرادی غیر منطقی و احساساتی و فاقد محاسبات عقلایی و دارای آرمان‌های غیر قابل وصول و به تعبیر خودشان یوتوپیایی تصویر می‌کند که پس از انقلاب برخورد با واقعیات و مشکلات آنها را سر عقل آورده و اصلاح طلب می‌کند. در این رابطه باید گفت از این‌که دشمن و ضربه خورندگان از انقلاب چنین تصویری ارائه کنند تعجبی نیست؛ لکن تعجب از کسانی است که داعیه انقلابی دارند و در دام القائات دشمن می‌افتند. برخلاف ادعاهای بی‌طرفانه ارائه‌کنندگان این‌گونه نظریات جامعه‌شناسانه و برخلاف ادعای علمی بودن اکثر آنها نه بی‌طرفانه‌اند و نه علمی بلکه کاملاً جانبدارانه و ایدئولوژیک هستند و هیچ‌گونه مستند علمی ندارند. مثلاً در مورد انقلاب اسلامی براساس کدام تحقیق علمی و مستندات علمی ثابت شده است که مردم ایران براساس احساسات و جو زدگی دست به انقلاب زده‌اند و تاکنون از آن دفاع می‌کنند؟